

بهر طرف که نظر میکنم سبک و روحی
دهان جام لبالب ز خون دختر رز
گفتی که جامی بشکن چون توان شکست
از من ای باد سلامی بقلانی برسان
سرش گران شده مست و خراب می بینم
چو چشم مادر مشفق بر آب می بینم
جامی که پشت لشکر غم زان شکسته ایم
بوسه بر بلب تنگ دهاتی برسان
از دودست من سر گشته اگر دست دهد
کمری ساز و بیاریک میانی برسان
دردل نشسته اگر از دیده رفته
نه نه ز دیده نیز نگویم نهفته
ای نو بهار حسن بهستان ما در آیی
تا گلی به از تو یانو به از گلی شکفته
زهر خون من محضر نویسی
زهر عذوم برون آید گواهی
اگر بشرح نویسم که بیتودر چه عذابم
دلت بسوزد و رحم آوری و سوی من آئی
نه هست خویشم و نه نیستم نمیدانم
که من کیم چه کنم کافریم مسلمانم
اگر مسخر کفریم کجاست زانم
اگر متابع دینم کجاست ایمانم
زهر دو هیچ ندانم که عاشقم عاشق
همین که گفتم اینم دگر نمیدانم

نفوذ ایران

در ادبیات و علوم آلمان

خطابه آقای دکتر ویلهلم
ایلرس آلمانی در دانشسرای عالی

خانمها و آقایان محترم

اگر در این مجمع عالی علم و دانش و در حضور علما و ادبای ممتاز
این کشور تجربه میکنم که بزبان فارسی خطابه ای بگویم در بادی امر بایستی
معذرت بخواهم زیرا که هنوز خوب و مخصوصاً بطور ادیبانه نمیتوانم حرف
بزنم و شاید آنچه را بخواهم عرض کنم بطرز غریب و اشتباهی بیان مینمایم .
بدین وسیله تلفظ يك نفر شخص خارجی زود شناخته شده و اسباب

خنده میشود .

از این جهت جرأت نمی‌کردم در این مجمع علم و ادب صحبت کنم ولی چون جناب رئیس دانشمند دانشسرای عالی آقای دکتر صدیق مرا بچنین امری تشویق و ترغیب می‌نمودند و با وجود اینکه خوب میدانم قوه‌ام هنوز نمی‌رسد که مستمعین فاضل را از گفته‌های خویش راضی و خشنود سازم معذرتاً احساس می‌کنم باید از قبول دعوتی که از طرف آن ریاست محترم از بنده شده امتناعی نورزم. منظور من نه فقط اینست که از دانشگده مهمان نواز ادبیات که پیوسته از آن استفاده می‌کنم تشکر و اظهار امتنان نمایم بلکه دعوت بدین خطابه بیشتر اسباب احترام و شرافت مندی برای بنده و مبهم گردیده از این لحاظ آقای دکتر صدیق اعلم و هم میهنانشان را از صمیم قلب سپاس گذارم و فوراً نطق خود را جمع به نفوذ ایران در ادبیات و علوم آلمان را شروع می‌کنم.

با وجود اینکه رسالات و کتبی که حکما و دانشمندان ایران بزبان عربی نوشته بودند از راه اسپانیا در اروپا انتشار پیدا نموده و آن نوشتجات بزبان لاتینی ترجمه گردید با اینحال البته واضح است اخباری را که اروپائیان در قرن وسطی و بعد از آن از شرق بدست آورده بودند خیلی کم و مختصر بود و از حکایات و روایات مجاهدین عیسوی و جنگ‌های صلیبی مردمان اروپا فهمیدند که در ماوراء دریای سفید ممالک بزرگی با سلاطین زورمند وجود دارد. لیکن این خیالات و تصورات آنها مفصل و صحیح نبوده این تحقیقات بدین وضع باقی نماند.

زیرا در این موقع عثمانی‌ها پیشرفت زیادی نموده اسلامبول و قسمتهای وسیع اروپای جنوب شرقی را در کمترین وقتی تصرف آوردند. تقریباً همین موقع بود که در ایران سلاطین صفوی ظهور کرده و این سرزمین را آباد و معمور نمودند بطوری که یک کشور قوی در پشت دولت عثمانی بوجود آمد که برای زمامداران آن کشور منبع ترس و اضطراب دائمی گردید.

هرچه دست تسلط عثمانیها در داخله اروپای مرکزی بیشتر دراز شد دولی که از قدرت و حکمفرمایی عثمانیها در اروپا بیمناک بودند علاقه و درستی آنان نسبت به ایران زیادتر گردید ،

بدین سبب در آن زمان ایلچیان خارجی فراوانی بدربار ایران رهسپار گردیدند تا با پادشاهان ایران بر ضد دشمن همسایه یعنی عثمانی ساحشور عقد پیمان اتحاد بندند .

از طرفی انگلستان برای راه هندوستان دوستی ایران را میطلبید و مناسبات تجارتي هم که کم کم پیدا شد بی ثمر نماند .

آلمان هم بسهم خود از اعزام چنین نمایندگان تجارتي خود داری نکرد و نمایندگان و ایلچیان چند بدربار ایران فرستاد .

مابین نمایندگان آلمانی که به ایران آمدند شخصی بود موسوم به آدام اولاریوس که به امر دوک هولشتین بدین سمت معین گردید ،

این هیئت از آن جهت قابل ذکر و اهمیت میباشد زیرا یکی از معروفترین شعرای قرن هفدهم بنام پل فلمینک که از اعضاء آن هیئت بوده است ، در شعر مشهور خود : « تمام کارهایم را واگذار میکنم به مصلحت خداوند » نسبت بمسافرت دور و خطرناک آینده میگوید :

« من عزیزت میکنم بممالک دوردستی » و در جای دیگر گفته ،

« خداوند در این سفرها پیشرفتی را که انتظار داریم تعیین خواهد نمود و مساعدتهای مختلفی بما خواهد داد .

جای تاسف است زیرا این شاعر جهان دیده و فصیح ناکام و جوان درس سنی و یک سالگی بعد از اینکه از ایران به آلمان برگشته بود یعنی بسال ۱۷۴۰ بدرود زندگانی گفت .

برخلاف او آدام اولاریوس سابق آنچه در ایران دیده و شنیده و تحصیل کرده بود با کمال جدیت جمع آوری کرده و کتاب بزرگی در باب پیش آمد

های سفر و وضعیت سیاسی و ادبی ایران آن زمان نگاهشسته و بچاپ رسانیده که آن نوشته ها در تاریخ صفوی دارای اهمیت بسیار است ،
از مندرجات آن کتاب چنین معلوم میگردد که اولاریوس از سیاحان
خام نبوده زیرا در فرا گرفتن ادبیات و زبان فارسی زحمت ورنج فراوان برده
و او نخستین کیست که گیلستان سعیدی را بزبان آلمانی ترجمه کرده و در سال
هزار و ششصد و پنجاه و چهار آنرا بچاپ رسانید .

بعقیده من شك نیست که شعرای این دوره که ما آنرا « بارودشیت »
مینامیم فوراً مجذوب افکار شیرین و اظهارات بر معنای شیخ سعیدی گردیده و
بتقلید شعر گفتن او تشویق و تحریص شدند .

حالا نه جا و نه وقت است که در این مورد توقف کنیم اما امید وارم
در آتیه نزدیکی با دوستان عزیز ایرانیم بتوان این مسئله را حل نمایم یعنی
شباهت شکفت انگیز آن اشعار آلمانی با احساسات و تصورات شعرای معروف
ایرانی آیا ناشی از هم آهنگی روح آن دولت میباشد که از زمان وزمین
مستقل است یا معلول اقتباس و تقلید نظم ایرانیست ،

نمیدانم کسی از حاضرین اسم ژوان شفرملقب به « انزلوس سیلربوس »
یعنی فرشته سیلیری را شنیده یا خوانده که در سال ۱۶۷۷ در شهر « برسلو » وفات
کرده و این مثنوی را که حالا ذکر میکنیم کاملاً از روی تصوف گفته و گویا
تشریح یکی از اشعار حافظ یا مولانا باشد :

خدا در وجود من بمنزله آتش است و من نسبت باو چون انعکاس نور .
« آیا ما بایکدیگر کاملاً یکی نیستیم ؟ »

« بایست کجا میدوی آسمان در خود تست . »

« هر چه بیشتر خدا را جستجو کنی کمتر آنرا میبینی . »

« گلی که اینجا با چشم ظاهر مینگری بهمین صورت از ابد در خدا شکفته بود »

«دلی که در باطن برای خدا خاموش و آرام باشد . خداوند مایست دست بر آن کشد زیرا چنین دلی چنگ و رباب اوست .

« نادان رنج و تعب فراوان می برد ولی کار دانا که ده بار شریفتر از کارهای نادان است عبارتست از دوست داشتن، نظاره کردن، و آرام بودن .

«عروس بایک بوسه کارنیک کی در راه خدا انجام میدهد که همه ز دور اینکه تالاب گور زحمت میکشند بنظر آن نمیرسند .

«من ابدأ به مرك معتقد نیستم گر چه ساعت بساعت میمیرم . ولی دم بدم زندگی بدست میآورم .

بجز من وتو موجودی نیست واگر من وتو نابود شویم پس خداوند دیار خدا نیست و آسمان فرود خواهد آمد .

سپس ناطق شرحی از «کامفر» که از اعضاء هیئت های اعزامی بایران بوده و در کتاب بزرگ خود تفصیلات سودمندی از ایرانیان معاصر در باره صفوی نگاشته و پس از آن در خصوص «بپ» دانشمند دیگر آلمانی و اکتشافات زبان شناسی او و بی بردن او به علاقه تام و تمام نویسندهگان و ادبای اروپا به روحیات شرقیان و بطور کلی از تاثیر ادبیات و علوم ایرانی و اسلامی در عرب سخن رانده و ضمناً اظهار داشت :

با وجود این گویا تاثیر تمدن ایران اسلامی در ادبیات آلمان از همه بیشتر و قویتر بود . در قرن هفدهم دانشمندان آلمانی ترجمه های سعدی و اشعار دیگر شعرای ایران را پسندیده و حس احترام و دوستی نسبت بآن شعرا در ایشان پیدا شده .

در اواخر قرن هیجدهم جنبش جدیدی بین ادباء اروپا ظاهر گشت پیشوایان آن نهضت «ژن گوته در در» معلم و دوست مشهور گوته بود و از زبده اشعار همه عالم را در کتابی با اسم «نعمات همه ملل» در سال ۱۸۷۷

چاپ رسانیده و گوته از آن کتاب استفاده کرده با بعضی از افکار و اشعار شرق آشنا شد. ولی بیشتر آشنائی ادباء مشرق زمین و ایران از مطالعه در نوشته‌جات (ژوزف ون هامر پرکستال) خاور شناس معروف بود که بسیاری از قطعات خوب ادبیات ایران را بزبان آلمانی ترجمه کرده و کتاب «تاریخ فنون ظریفه سخن» را راجع به شرق نزدیک و فارسی نگاشته و علاوه دیوان حافظ را تماماً به سر آلمانی ترجمه کرده و این ترجمه هر چند خیلی سطحی است ولی گوته بطور حیرت انگیزی از آن استفاده کرده و در هنگامی که ۶۵ سال از عمرش میگذشت بخوبی بروح بلند پایه شاعر بزرگ ایرانی پی برده و اشعار حافظ تاثیرات نامحدودی در اشعار این شاعر بزرگ آلمانی بخشیده و حتی در ستایش وی اشعاری سروده است چنانکه در یکی از اشعار خود میگوید:

«ای حافظ» من باتو با خود تو «میخواهم مسابقه بدهم - تیرانم و تو باهم دو قلو هستیم -

و شادی و غم ما هر دو یکی است. بنابراین میخواهم مثل تو عاشق باشم

ومی بتوشم -

این افیضات زندگی مست -

ناطق بس از این قسمت که خلاصه‌ای از آن نقل کردیم شرح مبسوط دیگری در مقایسه اشعار گوته و حافظ و تاثیر حافظ و افکار شرقی و ایرانی در آثار گوته بیان کرده پس بتأثیر دیوان گوته در «فردریک روگر» شاعر و خاور شناس اشاره کرده و سپس تأثیر ادبیات ایران را در آثار این شاعر و ترجمه‌های شیرین و استادانه‌ای که او از ادبیات و اشعار فارسی به شعر کرده از قبیل ترجمه‌های حافظ - جلال‌الدین رومی - سعدی - نظامی - فریدالدین عطار و حتی ترجمه فردوسی بیان نمودند -

سپس از «ا - افرون پلانن» که مطابق طرز فکر ایرانی شعر سروده آثار مهم ایرانی را ترجمه کرده شرحی اظهار و تذکر دادند که در آن ایام

وسالهای بعد تحصیل و مطالعات در ادبیات ایران از تکالیف اولیه هر ادیب در آلمان بشمار میرفت و ازین جهت در نوشتجات و گفته های ادبای آن عصر کاملاً ناآشنا و آثار شعری ایران آشکار است تا آنجا که «پلاتن» بعدها گفته است دیگر حاجتی بادیات و اشعار شرقی نداریم زیرا ما خود اکنون نمونه ای از سبک شرقیان شده ایم

سپس بین شعرای آلمانی قرن نوزدهم آلمان که تحت تاثیر ادبیات ایران قرار گرفته اند «بودنتد» که خود را «میرزا شفع» ملقب ساخته بود «شوئر» که تقلید حافظ شعر مبسوده و «گراف و ن شاک» که قسمتی از شاهنامه را به آلمانی ترجمه کرده و یک عده دیگر را نام برده و متذکر شدند که بسیاری از اشعار دیوان شرق و غرب گوته راجع به ایران و همچنین بسیاری از اشعار «روگر و لاتن» که ترجمه یا تقلید اشعار شعرای ایرانی است امروز هم در آلمان مورد توجه عموم است بطوری که حتی در تمام تالار های موسیقی اروپا آن اشعار بوسیله بهترین خوانندگان مشهور ترین نوازندگان دنیا که از آلمانی ترجمه و اقتباس کرده اند خوانده و نواخته میگردد و این خود نماینده و شاهد میزان تاثیر ادبیات ایران در آلمان و اروپاست و پس از بیانات دیگر نطق خود را باین جمله خاتمه دادند

ما دیگر نباید در آلمان به تنهایی به تحصیلات و تدقیقات خود پردازیم بلکه باید از ترقیات و مساعدت های دانشمندان و ادباء ایرانی هم استفاده کرده و استعانت جوئیم زیرا برای پیشرفت کارهای علمی خاور شناسی این که کلهای مغزوی بسیار سودمند است